



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در تتمیم مطالب قبلی، مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) یک تفصیلی دارند که تقریباً شرح مطالب فقهای قبلی مخصوصاً مسالک شهید (رضوان الله علیهم أجمعین) است و یک توضیحی دارند که معاوضه سه قسم است: یا عرفی محض است یا شرعی صرف است و یا عرفی شرعی است. بعضی از احتمالات که مَهر در حقیقت نکاح دخل داشته باشد، این را ذکر می کنند و موهون می دانند، می گویند مصلحت نیست که وقت را درباره این امور صرف بکنیم.^۱ اگر - إن شاء الله - خدا توفیق داد بحث کوتاه ایشان که مربوط به ایشان است، وگرنه اصل بحث را ایشان مبسوطاً دارند؛ منتها چون قسمت مهم این مطالب در روزهای گذشته بیان شد که دیگران و قبل از او خوب فرمودند، آنچه که تعبیرات خاص ایشان است - إن شاء الله - در جلسه بعد بیان می شود.

اما امروز که چهارشنبه است و ایام ارتحال کریمه اهل بیت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) است، این نکته را ما بدانیم که اگر یک فضیلتی برای وجود مبارک حضرت صدیقه کبری (سلام الله علیها) یا زینب کبری (سلام الله علیها) یا فاطمه معصومه کریمه اهل بیت یا همچنین برای مریم (سلام الله علیهنّ أجمعین) شد، نباید خیال بکنیم که اینها اوصاف زن است؛ چون زن و مرد همان طوری که قبلاً بیان شد دو صنف از انسان هستند، نه دو نوع از یک جنس! چون دو حقیقت نیستند. بنابراین اگر یک کمالی را خدا برای مرد قرار داد، وصول زن به آن کمال ممکن است و اگر

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۰ - ۱۳.

کمالی برای زن قرار داد، وصول مرد به آن کمال ممکن است؛ مگر در اوصاف خاصه که به صنف برمی گردد، نه به حقیقت انسانیت.

در سوره مبارکه «تحریم» چهارتا نمونه ذکر می کنند؛ می فرماید که نمونه مردم بد همسر نوح است و همسر لوط، نمونه مردم خوب آسیه است و مریم (سلام الله علیهما). ما سه تعبیر داریم: یکی زنان، یکی مردان، یکی مردم. وقتی گفتند زنان یعنی همین صنف، وقتی گفتند مردان یعنی همین صنف؛ اما وقتی گفته شد مردم یعنی صنف زن و مرد، این اختصاصی به ما فارسی زبان ها ندارد، عرب ها هم همین طور هستند. ما می گوییم مردم انقلاب کردند، مردم قیام کردند، مردم در اربعین شرکت کردند، این مردم یعنی زن و مرد؛ اگر بگویند مردان شرکت کردند یعنی خصوص مردها، یا زنان شرکت کردند یعنی خصوص زن ها. قرآن آن قسمتی که مربوط به زن ها است ﴿اللاتی﴾ تعبیر می کند، آن قسمتی که برای مردان یا مردم که جامع بین زن و مرد است به ﴿الذین﴾ تعبیر می کند. می فرماید نمونه جامعه خوب نمونه مردم خوب، آسیه است و مریم؛ معلوم می شود که اگر یک فضیلتی برای کریمه اهل بیت (سلام الله علیهم) ذکر شده است ما هم موظفیم و می توانیم.

حالا این چهار نمونه را که برای مردم بد و مردم خوب ذکر می کنند. در سوره مبارکه «تحریم» آیه ده به بعد ملاحظه بفرمایید: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ﴾، ﴿الَّذِينَ﴾ یعنی ﴿الَّذِينَ﴾! سخن از «اللاتی» نیست. نمونه مردم کافر زن نوح است و زن لوط، نمونه مردم خوب مریم است و آسیه: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا﴾ و مانند آن؛ آیه یازده: ﴿وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ - نه «اللاتی آمن»! - نمونه زنان خوب مریم نیست، نمونه مردم خوب اعم از زن و مرد مریم است. ﴿وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ

فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَ مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ ﴿٤٠﴾، که ما ﴿فَنَفَخْنَا فِيهِ﴾ «کذا و کذا».

«فتحصل» که این چهار زن نمونه مردم بد و مردم خوب هستند؛ این چنین نیست که حالا اگر زنی خوب شد نمونه زنان خوب باشد. این کریمه اهل بیت (سلام الله علیهم أجمعین) نمونه مردم خوب است. شما مستحضری در جریان «مناسک حج» وقتی از وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) سؤال کردند که مناسک حج را زن ها از چه کسی بیسند؟ فرمود «أم فروه» و مانند او که همان زن های بیت خودشان بودند. اگر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود فرمود: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ».^۱ همین معارف و احکام و حکم فقهی و غیر فقهی به این ذوات قدسی رسید وقتی از وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) سؤال می کنند که مناسک حج را این زن ها و این مردم از چه کسی بیسند؟ فرمود از «أم فروه» سؤال بکنند.

غرض این است که اگر یک فضیلتی برای فاطمه معصومه (سلام الله علیها) ذکر شد، ما هم می توانیم و هم موظفیم که این راه را طی کنیم. آن وقت زیارت کردن این بی بی به این معناست که از خدا بخواهیم اوصاف کمالی که خدا به او داد به ما هم بدهد، راهش هم به ما بدهد؛ تنها ثواب نیست تعلّم هم هست، تدرّس هم هست، لقاء الهی هم هست که زیارت این بی بی این خاصیت ها را هم دارد.

اما بنا شد که یک مقداری از نهج البلاغه وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) بخوانیم. بعضی از خطبه ها را در این کتاب شریف تمام نهج البلاغه کلاً یکجا جمع کردند؛ اما در نهج البلاغه سید رضی (رضوان الله تعالی علیه) تقطیع کردند. مگر خطبه ای می شود که نه «بسم الله» داشته باشد، نه «حمد» داشته باشد، نه اول داشته باشد، نه آخر

۱. نهج الحق و کشف الصدق، ص ۴۷۱.

داشته باشد؟! خطبه مثلاً دو صفحه‌ای یا سه صفحه‌ای را مرحوم سید رضی سه چهار خط آن را انتخاب کرد. غالب این خطبه پنج، شش، هفت، هشت و مانند آن دو خط یا سه خط هستند که نه اول آنها معلوم است و نه آخر آنها معلوم است، هیچ یعنی هیچ! نهج البلاغه سید رضی - متأسفانه - یک کتاب علمی نیست که یک مدرّس به ما درس بگوید، این نه سابقه‌اش معلوم است و نه لاحق‌اش معلوم است؛ او باید جان بکند تا سبق و لحاق آن را پیدا کند. یک خطبه‌ای که سه سطر است اصل آن بیست سطر بود نه سابقه‌اش معلوم است و نه لاحق‌اش معلوم است، این محقق بیچاره چگونه می‌تواند تحقیق کند؟! بله، به درد یک سخنرانی مقطعی می‌خورد. بر همه یعنی بر همه! بر همه ما لازم است که کتاب تمام نهج البلاغه را در کنار قرآن داشته باشیم که وقتی مراجعه می‌کنیم معلوم بشود که اول و وسط و آخر و خطبه چیست.

یکی از خطبه‌هایی که در نهج البلاغه به عنوان خطبه ۲۲۲ آمده و گوشه‌ای از آن در خطبه ۱۹۹ آمده، در کتاب شریف تمام نهج البلاغه به عنوان کلام ذکر شده است که معلوم می‌شود که این خطبه نبود. خطبه این است که یا نماز جمعه است یا سخنرانی عمومی است؛ اما در اتاق خود نشسته یک آیه‌ای را تلاوت کرده در کنار آن تلاوت آیه یک سلسله مطالبی را فرموده است، این خطبه نیست. لذا در این کتاب شریف تمام نهج البلاغه بین خطبه یعنی خطبه! کلام یعنی کلام! وصایا یعنی وصایا! کتاب یعنی کتاب! فرق گذاشتند. الآن این بیانی که می‌خواهیم قرائت و تلاوت کنیم، این کلام نورانی حضرت است وقتی آیه ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَنْعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱ را تلاوت کردند. این در حقیقت تفسیری است که در جلسه خصوصی خواندند یا خودشان گفتند دیگران ضبط کردند. این خطبه جمعه یا خطبه جماعت یا خطبه‌های سخنرانی تهیج عمومی برای جبهه و مانند آن نبود. در کتاب شریف تمام

۱. سوره نور، آیه ۳۷.

نهج البلاغه صفحه ۵۴۳ به عنوان کلام، نه خطبه! تهمین کلامی که ایشان ضبط کردند این است که وجود مبارک حضرت هنگامی که این آیه نورانی را تلاوت می‌کردند که ﴿يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَنْعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱، این چنین فرمودند.

مستحضرید که بعضی از روایات تفسیری است که مثلاً این در شأن نزول چه کسی نازل شده، این مربوط به کدام اهل بیت است. یک وقت است که تفسیر هست، اما نه تفسیر مصطلح؛ مطالب فراوانی را ضمن این تفسیر ذکر می‌کنند که لوازم کلمات، ملزومات کلمات، ملازمات کلمات، نتایج کلمات هم در آن هست، اینکه تفسیر نیست! تفسیر این است که این آیه چه می‌خواهد بگوید. حالا اگر عمل کردی چه می‌شود را که نمی‌شود جزء تفسیر این آیه دانست! آن آیات دیگری دارد که اگر کسی مثلاً ایمان صالح و عمل صالح داشته باشد پاداش او «کذا و کذا» است. اما حضرت که این جمله نورانی را تلاوت کردند، معارف فراوانی را فرمودند که به همین عناصر چهارگانه و مانند آن برمی‌گردد: لوازم، ملزومات، ملازمات، نتایج و اهداف.

فرمود: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ». به هر حال دل مثل سایر امور زنگ می‌زند؛ همان‌طوری که انسان از نظر ظاهر یا کور است یا بینا، یا شفاف است یا تیره، یا چرکین است یا مثلاً تمیز و صاف، دل هم همین‌طور است. در بخش‌هایی از قرآن دارد که اینها کور هستند ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۲ دلشان کور است. جلاء و شفاف بودن گاهی مربوط به بدن آدم است، گاهی مربوط به جان آدم است. «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْفَةِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ

۱. سوره نور، آیه ۳۶ و ۳۷.

۲. سوره حج، آیه ۴۶.

الْمُعَانَدَةِ». یک وقت است آدم بیراهه می‌رود بسیار خوب! اما این طور نیست که راه بسته باشد. یاد خدا در دل، نام خدا بر لب، این سه خطر را برطرف می‌کند. اولین خطر این است که کسی که مواظظ الهی را غمی شنید و گوش او سنگین بود - «وَقَرَّ» یعنی سنگینی، «وقار» هم به همین معناست، منتها سنگینی معنوی است - الآن شنوا می‌شود.

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ» که می‌گویند به یاد حق باشید، برای اینکه به هر حال دستی که چرک شد با صابون شسته می‌شود، گوشی که کَر بود با یاد خدا شنوا می‌شود. «جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ» به این ذکر «بَعْدَ الْوَقْرَةِ»؛ بعد از اینکه کَر بود و حرف انبیا و اولیا را غمی شنید، حالا می‌شنود. «وَوُثِّقَ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ»؛ این شترهایی که نابینا هستند یا چشم آنها سالم نیست و می‌لرزند و می‌افتند این را می‌گویند «عشوه»، آعشا بودن هم از همین باب است - چند بار این شخص افتاد، چون راه را ندید؛ ولی بعد از عشوه و راه افتادن و لرزیدن، حالا می‌بیند. «وَوُثِّقَ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ»؛ قبلاً معاند و عنود و مخالف بود، حالا منقاد و علاقمند و مطیع است.

بعد می‌فرماید اینکه ما می‌گوییم این فقط برای انبیا و اولیا نبود، در هر عصر و مصری به هر حال مردان بزرگ پیدا می‌شوند. آنها چه کسانی هستند؟ اوصافشان را ذکر می‌کنند: «وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِي أَرْمَانَ الْفَتَرَاتِ»؛ «برح» را مستحضرید که «ما ضلَّ» «ما برح» «ما بات» یعنی «دام»، همواره همین طور بود که ذات اقدس الهی در هر عصر و مصری، در زمان‌هایی که انبیا نبودند زمان فترت بود، «عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ». آنها البته بندگان اهل ندا هستند، یک؛ اهل نجوا هستند، دو؛ مرتبه منادات که تمام شد، نوبت به مناجات می‌رسد که انسان احساس قُرب می‌کند با خدا مناجات می‌کند، از آن به بعد نوبت به مناجات خدا با بندگان صالح است. اگر این دو مقطع را یک سالک به خوبی طی کرد؛ اول منادات و بعد مناجات، نوبت می‌رسد به مناجات خدا با بنده.

می‌فرماید عبادی است که «نَاجَاهُمْ» خدا با آنها مناجات کرده است، «فِي فِكْرِهِمْ وَكَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ»؛ در

درون دل‌ها با این اینها حرف می‌زند. یک وقتی دفعه می‌بینید که یک فکری به ذهن انسان می‌آید، او باید بداند که گوینده و افاضه کننده کیست! نباید بگوید به ذهن خودم رسید «لم أجد في كتابه أحد» مثلاً یا «مما لم يسبقني أحد»، این‌طور نگوید!

نتیجه آن مناجات و این تکلم این است: «فَاسْتَصْبَحُوا بُنُورَ يَقْظَةٍ»؛ حالا بیدار می‌شود. «فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ»؛ هم چشمش نور دارد هم گوشش نور دارد هم دلش نور پُر نور می‌شود. حالا که این‌طور شد: «يُذَكِّرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ»؛ حالا که خودشان بیدار شدند چشم بینا و گوش شنوا و دل زنده دارند، دیگران را متذکر می‌کنند به آیات الله. «يُذَكِّرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْفَلَوَاتِ»؛ - قبلاً مسافرت‌ها با همین اسب و استر و مانند اینها بود. یک کاروان‌سراهای بود بین راه، یک سلسله علائمی هم می‌گذاشتند برای راه که قافله راه را گم نکند، به اینها می‌گفتند: «ادلة الفلوات»، «فلوات» یعنی بیابان‌ها - فرمود در بیابان‌های تاریکی و عصیان و فسق، اینها علامت راهنمایی به حق و پیروزی و صدق هستند، و ادله هستند در فلوات و نجات بخش هستند. «مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ»؛ اگر کسی قصد راه راست را دارد، فوراً به سراغ او می‌روند و او را هدایت می‌کنند که راه راست کجاست. «مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ»؛ خوب به او می‌فهمانند که این راه، راه خوبی است، «وَوَبَّشَرُوهُ بِالنَّجَاةِ»؛ پایان آن هم خیر است مزاحمی در بین راه نداری، این راه را ادامه بده. اما «وَمَنْ أَخَذَ يَمِيناً وَشِمَالاً»؛ - در بحث‌های دیگر نهج البلاغه است که «الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ»^۱ - فرمود کسی که چپ و راست بخواد برود و از وسط فاصله گرفت، «ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ»؛ می‌گویند این راه، راه بدی است، چون بیراهه است، «وَوَحَّزَرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ»؛ می‌گویند این به طرف چاله می‌رود پایانی ندارد، نه طرف یمن و نه طرف یسار

۱. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، خطبه ۱۶.

مقصدی در کار نیست. «وَكَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدِلَّةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ»؛ هر جا شبهه علمی است اینها چراغ روشنگری‌اند، هر جا گرایش‌های عملی نارواست اینها راهنما و رهبر خوبی‌اند. همه اینها را ذیل همین جمله آیه سوره «نور» حضرت دارد معنا می‌کند. الآن شما تفسیر را نگاه کنید از اینها خبری نیست. این معلوم می‌شود که یک تفسیر تبیینی است با ذکر لوازم و ملزومات و ملازمات و فواید و مانند آن. «وَإِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا آخِذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا». بعضی‌ها ذکر لسانی دارند خوب است و ثواب است؛ اما نام خدا بر لب باید با یاد خدا در دل باشد. بعضی‌ها در دنیا تجارت کردند، این «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ» به این مناسبت حضرت دارد تجارت را ذکر می‌کند. به هر حال انسان اگر مثل یک دسته بوته شلغم برود زیر خاک بیوسد که حرفی نیست؛ ولی با مرگ از پوست به در می‌آید می‌شود ابدی، سخن از یک میلیارد سال و دو میلیارد سال نیست. یک موجود ابدی باید کالای ابدی داشته باشد. فرمود اینها تجارت می‌کنند تجارتشان چیست؟ «وَإِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا آخِذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ»؛ تجارت می‌کنند کسب و کار می‌کنند کشاورزی دارند درس و بحث دارند، همه کارها را می‌کنند؛ اما همه اینها در مسیر همان نام و یاد حق است، هیچ کدام از اینها آنها را سرگرم نمی‌کند. ما یک تجارت داریم و یک بیع؛ تجارت آن حرفه است، بیع آن کار است. کسی که در مغازه نشسته می‌گویند این تاجر است؛ اما وقتی مشتری آمده چیزی دارد از او می‌خرد می‌گویند او بایع است. بیع آن کار حین عمل است، تجارت آن پیشه است. الآن این شخصی که در مغازه‌اش نشسته و کسی نیامده، تاجر است؛ اما وقتی کسی آمده دارد از او چیزی می‌خرد گذشته از اینکه تاجر است بایع هم هست، این بیع آن حالت خاص خرید و فروش است. فرمود نه آن حالت تجارتی که ملکه و حرفه است مانع یاد خداست و نه این مجبوحه اشتغال به خرید و فروش. «فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ»

يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ» دنیا را با این می گذارند، «وَيَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْعَافِلِينَ وَيَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَيَأْمُرُونَ بِهِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ» هرگز نمی گویند به ما چه!

یک بیان نورانی از امام باقر (سلام الله علیه) است که فرمود: «بَلِيَّةُ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ إِنْ دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَنَا وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا»^۱ ما یک آزمایش سختی داریم یک گرفتاری سختی داریم! این شیعیان و مردمان را می خواهیم نمی آیند، رها کنیم راهی غیر از این نیست، ما که نمی توانیم بگوییم: «بگذار تا بیفتد و بیند جزای خویش»^۲ اینکه حرف ما نیست. ما اگر حرفمان این بود که بگذار به هلاکت برسد، این حرف ما نیست، نمی توانیم بگوییم: «بگذار تا بیفتد و بیند جزای خویش»! آن وقت ما غصه می خوریم.

اینجا فرمود مردان الهی کسانی اند که هاتفانه دیگران را از محارم الهی دور می کنند و هاتفانه در گوش های غافلین می خوانند آنها را به قسط امر می کنند و خودشان به قسط عمل می کنند، آنها را از منکر نهی می کنند و خودشان از منکر متنهای اند؛ یعنی قولاً و عملاً امر به معروف و نهی از منکر دارند. آنهایی که در این رشته کار می کنند می گویند مقام سیر و سلوک ابتدایی است و مقام «کأن» است و مقام «أن». کسانی که اوایل دارند کار می کنند برای آنها عادت است تا ملکه بشود، وقتی که ملکه شد به مقام «کأن» می رسند. «کأن» یعنی گویا بهشت را می بیند! گویا جهنم را می بیند! گویا فرشته ها را می بیند! از آن مقام که بالاتر آمدند مقام «أن» است نه «کأن». این مقام «أن» برای حضرت امیر و اهل بیت است که فرمود: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»^۳ یا «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۹۳.

۲. سعدی، غزل شماره ۳۸؛ «چندین چراغ دارد و بیراه می رود *** بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش».

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۹۸.

يَقِينًا»^۱ و مانند آن. اما آن اصطلاح «كَأَنَّ» را از حدیث «احسان» گرفتند. این حدیث «احسان» هم در کتب ما هست و هم در کتب اهل سنت است که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند که «احسان» چیست؟ «احسان» معنای آن این است که آدم خودش کار خوب بکند، «أَحْسَنَ» یعنی «عطا بفعل حسن»؛ دو: «أَحْسَنَ» یعنی نسبت به دیگری کار خیر انجام داد، این دو معنای آن روشن است؛ اما این کاری به سیر و سلوک ندارد. احسانی که از منازل سائران «إِلَى اللَّهِ» است این است که «إِلِ احْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^۲ همان طوری که «استصحاب» در کتابهای «اصول» زیاد بکار برده می شود یا اصل «برائت» زیاد بکار برده می شود، در کلمات اهل معرفت این ابزار دستشان است که فلان شخص به مقام «احسان» رسید، فلان شخص می خواست به مقام «احسان» برسد. این مقام «احسان»، مقام است منزلت است. این است که انسان به جایی برسد که گویا معبود خود را می بیند، این «گویا» است، گویا بهشت را می بیند گویا جهنم را می بیند! اگر اوج گرفت مثل خود اهل بیت (علیهم السلام)، مقام «أَنَّ» است نه مقام «كَأَنَّ». «إِلِ احْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»، این از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است درباره معبود. همین را وجود مبارک حضرت توسعه می دهد درباره بهشت جهنم، در آن خطبه ای که به حضرت عرض کرد: «صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ»، در آنجا هم از مقام «كَأَنَّ» یاد شد؛ فرمود مردان باتقوا «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»^۳، این مقام «احسان» را حضرت در آن خطبه هم داشتند. اینجا هم دارند، می فرمایند: «فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا اِطَّلَعُوا غُيُوبَ

۱. عيون الحكم و المواعظ (للبيهقي)، ص ۴۱۵.

۲. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۶۷، ص ۱۹۶.

۳. نهج البلاغة (للصبيحي صالح)، خطبه ۱۹۳.

أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا؛ اینها گویا بهشت را می‌بینند، گویا جهنم را می‌بینند، گویا با اهل برزخ بودند، گویا می‌دانند الآن چند میلیون سال است مُردند، چند میلیون سال مانده که به مقصد برسند، گویا به اینجا رسیدند! همه‌اش «گویا، گویا» است. «فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا» البته در حالی که در دنیا هستند «فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا اِطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا» گویا قیامت وعده‌های خود را درباره اینها پیاده کرده است، «فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ؛ اینها گویا کشف غطاء شدند، اما برای من کشف غطاء بشود یا نشود یکسان است. «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»، اما اینها گویا کشف غطاء شدند!

«فهاهنا» سه مرحله است: یکی گویا کشف غطاء بشود، یکی کشف غطاء شده، یکی فوق آن دارد حرف می‌زند که برای من کشف و عدم کشف یکسان است: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا».

فرمود: «فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرَوْنَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ» فرشته‌ها حرف می‌زنند، همان‌طور که شیاطین حرف می‌زنند: ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾^۱، تمام این مغالطات برای شیطان است، تمام این شبهاتی که علیه توحید و وحی و نبوت و قرآن هست همه برای شیطان است: ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾، حرف شیطان را یک عده‌ای می‌شنوند. این فکر از داخل شانسی پیدا بشود که نیست! یک مبدایی دارد؛ اگر خوب باشد مبدأ آن فرشتگان الهی‌اند و اگر تلخ و زشتی و مانند آن باشد مبدأ آن شیاطین هستند.

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

فرمود: «فَلَوْ مَثَلْتَهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمَحْمُودَةِ وَ مَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةِ وَ قَدْ تَشَرُّوا دَوَاوِينَ أَعْمَالِهِمْ وَ فَرَّغُوا لِمُحَاسَبَةِ أَنْفُسِهِمْ عَلَى كُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ أَمَرُوا بِهَا فَقَصَّروا عَنْهَا أَوْ نُهِوا عَنْهَا فَفَرَّطُوا فِيهَا وَ حَمَلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ ظُهُورَهُمْ فَضَعُفُوا عَنِ الْإِسْتِقْلَالِ بِهَا فَتَشَجُّوا تَشِيجاً وَ تَجَاوَبُوا نَحِيباً يَعِجُّونَ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ مَقَامٍ نَدَمَ وَ اعْتِرَافٍ لَرَأَيْتَ أَغْلَامَ هُدًى وَ مَصَابِيحَ دُجَى»؛ اگر اینها در اتاق خلوت نشستند و دارند محاسبه می‌کنند کارهایشان را بررسی کردند سنجیدند هر جا لنگیدند کوتاه آمدند برای آن گریه کردند، هر جا جای توبه بود توبه کردند، هر جا برای ترمیم بود ترمیم کردند، هر جا جای ناله و ضجه بود ضجه زدند، این صحنه را اگر ببینی متوجه می‌شوی که اینها چگونه به یاد خدا هستند. یک وقت است - مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در بحار این را نقل کرده است - انسان در یک جایی نشسته حالا یا مجلس ترحیم است یا مجلس موعظه است، دفعه^۱ یک اشتباهی بیست سال قبل کرد یک خلاقی کرد یک دروغی گفت یک حرف بدی زد، دفعه^۲ به یادش می‌آید. مرحوم مجلسی این را نقل می‌کند که این یک تذکر الهی است خدا این را به یاد او انداخت که بگو «استغفروا الله»!^۱ حالا که ما به یاد تو انداختیم چرا آرام نشستی؟! چرا ناله نمی‌زنی؟! چرا نمی‌گویی خدایا ببخش؟! این طور نیست که حالا یک کسی غفلتی کرده بیست سال قبل یک خلاقی کرده یا یک ظلمی کرده، حالا بعد از بیست سال در جایی نشسته به یادش آمد، این را خدا به یاد تو انداخت که بگویی: «استغفروا الله». این را ایشان مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) در برکات عنایت الهی ذکر می‌کند. می‌فرماید اگر اینها را متمثل کنی، می‌بینی «لَرَأَيْتَ أَغْلَامَ هُدًى وَ مَصَابِيحَ دُجَى» را می‌بینی که «قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ فِي مَقْعَدٍ اطَّلَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِيَ سَعِيَّهُمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ يَتَنَسَّمُونَ بِدُعَائِهِ رَوْحَ التَّجَاوُزِ رَهَائِنُ فَاقَةٍ إِلَى فَضْلِهِ وَ أُسَارَى ذِلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ»؛ اگر

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶، ص ۳۴.

این صحنه را ببینی، می بینی که مرتب فرشته ها دارند برای او رحمت می فرستند. چندین برکت دارد این؛ هم فرشته ها می آیند، هم اینها حق شناسی می کنند، هم اینها ناله می کنند، هم برای دیگران دعا می کنند، نسیمی دارد مجلس اینها، تنسمی دارد، نسیمِ سعادت دارد، از بوی اینها، عطر اینها، ناله اینها، نفس اینها خیلی ها استفاده می کنند؛ هم خودشان را در می یابند و هم دیگران را. «لَرَأَيْتَ أَغْلَامَ هُدًى وَ مَصَابِيحَ دُجًى قَدْ حَقَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ»، آن وقت فرشتگان الهی گزارشی می دهند ذات اقدس الهی از سعی اینها راضی است مقام اینها را حمد می کند، «يَتَنَسَّمُونَ بِدُعَائِهِ»؛ وقتی دعای الهی را می شنوند، یک؛ دعایی به پیشگاه خدا تقدیم می کنند، دو؛ این نسیم سعادت است، یک بوی بهاری خوبی به مشام اینها می رسد. «رَهَائِنُ فَاَقَةٍ إِلَى فَضْلِهِ»؛ این تعبیر «رهائن القبور» اختصاصی به حضرت صدیقه کبری (سلام الله علیها) ندارد که در نهج البلاغه حضرت در هنگام دفن آن حضرت فرمود.^۱ یک بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در صحیفه دارد که انسان ها رهائن قبور هستند،^۲ همه ما. رهن برای آدم بدهکار است، ما که بدهکاریم ما را گرو می برند؛ اما اگر کسی در هر جای عالم باشد او را به «وادی السلام» ببرند یک حساب دیگری دارد، برای همه نیست. اموات را می گویند «رهائن قبور». یکی از آن کلیات وجود مبارک فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است که حضرت امیر (سلام الله علیه) هنگام دفن او فرمود این رهینه قبر است، نه اینکه این جزء مختصات باشد، برای همه ما هست، چرا؟ چون بدهکار این قبر هستیم و بدهکار باید گرو بدهد تا ادا بشود. روزی که دین ما ادا شد آزاد محض می شویم. همه ما رهائن قبور هستیم. این بیان در صحیفه سجادیه موجه کلیه است.

۱. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۲۰۲.

۲. الصحیفه السجادیة، دعای ۳.

فرمود اینها رهائن فاقد فضل الهی هستند، غیر از آن رهائن قبور هستند. «وَأَسَارَى ذَلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ جَرَحَ طُولُ الْأَسَى قُلُوبَهُمْ وَ طُولُ الْبُكَاءِ عُيُونَهُمْ»؛ مجروح کرد آن تأثرهای درونی، قلبشان را و از بس اشک ریختند چشمشان هم مجروح شد. «جَرَحَ طُولُ الْأَسَى قُلُوبَهُمْ وَ طُولُ الْبُكَاءِ عُيُونَهُمْ لِكُلِّ بَابٍ رَغْبَةٍ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ يَدُ قَارِعَةٍ»؛ هر جا در فضل خداست اینها «دقّ الباب» می‌کنند؛ در صبر است، در رضاست، در تسلیم است، در توکل است، اینها ابواب رحمت است. همه این فضائل، این ۴۷ یا کمتر یا بیشتر جنود عقل، همه اینها در رحمت است. هر جا در رحمت است اینها در می‌زنند. «لِكُلِّ بَابٍ رَغْبَةٍ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ يَدُ قَارِعَةٍ»، «دقّ الباب» می‌کنند. «يَسْأَلُونَ مَنْ لَا تَضِيقُ لَدَيْهِ الْمَنَادِحُ وَلَا يَخِيبُ عَلَيْهِ الرَّاغِبُونَ»؛ شما در کتاب «اصول» خواندید که اگر کسی مثلاً هیچ وقت نداشته باشد یا یک مختصری وقت داشته باشد - این را مرحوم آخوند در کفایه دارد - آنجا که مندوحه دارد آن فعل دیگری را انجام بدهد عیب ندارد، آنجا که مندوحه ندارد وقت ضیق است «إِلَّا وَ لَا بَدَّ» باید این یکی را انجام بدهد. این «مندوحه، مندوحه» که در «اصول» آمده، از این روایات و ادعیه است. مندوحه یعنی فرصت، وسعت. هم در صحیفه کلمه «مندوحه» و «منادح» آمده و هم در نهج البلاغه. مندوحه یعنی فرصت، میدان وسیع است. جایی باشد که بگوییم جا نیست دیگران رفتند گرفتند، این نیست. خیلی‌ها رفتند نوبت ما نیست، این در کار الهی نیست. همه‌اش مندوحه است، همیشه مندوحه است، در هر زمان و مکان مندوحه است. «لَا تَضِيقُ لَدَيْهِ الْمَنَادِحُ وَلَا يَخِيبُ عَلَيْهِ الرَّاغِبُونَ»؛ نه افرادی که با رغبت این در را می‌زنند خائب و خاسر برمی‌گردند و نه به کسی می‌گویند جا نیست، این دوتا امر سلبی است؛ به همه می‌گویند جا هست، برای همه هم در را باز می‌کنند که امیدواریم ذات اقدس الهی برای همه پیروان قرآن و عترت این در رحمت را باز بکند.

«و الحمد لله رب العالمین»

